

### زندگی مقاومتی

جواد تندگویان در سپیده‌دم روز ۲۶ خرداد ۱۳۲۹ هجری شمسی زاده شد؛ قدومش مایه برکت و خیر برای خانواده بود و وجودش روشنی بخش جانشان. پیش از اینکه به مدرسه برود، پدرش او را به مسجد برد و با قرآن آشنا کرد. پدرش از هواداران آیت … کاشانی –روحانی مبارز مشهور بود. جواد در محیط ساده خانواده آموخت که معیار اصلی و هدف واقعی زندگی تجمل و رفاه نیست، بلکه غیر از مادیات، ارزشهای والاتر و برتر دیگری نیز وجود دارد، به همین دلیل در طول زندگی خود هیچ‌گاه اجازه نداد، وسیله برای او هدف شود. جواد بیشتر شبها با قدمهای کودکنه‌اش همراه پدر و پدربزرگ به مسجد

### قهرمانان و مرامشان

۱۴ آذرماه برای نسل اولی‌ها خاطره و یاد شهید محمدجواد تندگویان رازنده‌می کند. کوتاهی مسؤولان فرهنگی در شناساندن چنین شخصیتی که باید نامش در تاریخ انقلاب و جنگ و در میان نسل‌ها زنده بماند سبب شده که نسل حاضر حتی اسم این عزیز را هم نمی‌شناسد.



برگزاری مراسم و یادواره برای ایجاد موج رسانه‌ای در جامعه خوب است، ولی کارهای ماندگار مانند همه قهرمانان بنام که شیعه بودن ، ساده زیستن و حق جویی از صفات برجسته آنها بود، می‌تواند در سازندگی قشر جوان مؤثر باشد و برای ماندگار شدن قهرمانان ملی و شناساندن مرام آنها جامعه را به سمت اخلاق مداری ببرد.

با توجه به روند جامعه امروزی، برای به سامان

رساندن جامعه به چنین الگوهایی نیاز داریم، اما قهرمانان در کتابهای درسی بوده اکنون با گذشت

زمان همانها هم حذف شده است. به نظر می‌رسد حذف مبارزان و رزمندگان بنام، از کتابهای درسی و یادو خط در باره آنها اطلاعات خشک و بی‌روح دادن و یا ساخت فیلم‌های ضعیف

نمی‌تواند در میان نسلفها قهرمان سازی کند.

### وزیر جوان و پر انرژی

تندگویان، شهیدی است که در دوران طاغوت، علیه ظلم و جور مبارزه کرد و بارها زندانی شد و پس از انقلاب نیز هر چه توان داشت برای خدمت به مردم کشورش مایه گذاشت. او در سال ۱۳۵۹ و تنها چند روز پیش از آغاز تجاوز بعثی‌ها به کشورمان، رأی اعتماد را از مجلس شورای اسلامی برای پست وزارت



نفت گرفت و جزو جوان ترین وزرای تاریخ

انقلاب اسلامی قرار گرفت. ۹ آبان ماه همان سال در جریان بازدید از مناطق نفتی، به اسارت بعثی‌ها درآمد و سالها در اسارتگاه‌های عراق در بند بود و اطلاع زیادی از وضعیت او در دست نبود.

در سال ۱۳۷۰ هیاتی از ایران در پی اعلام

دولت عراق مبنی بر کشته شدن شهید تندگویان به این کشور رفت تا جسد او را

شناسایی کند. روز ۱۴ آذرماه هیأت ایرانی جسد شهید تندگویان را تایید می‌کند و ۲۹ آذرماه نیز در بهشت زهرای تهران به خاک سپرده می‌شود.

### اولین آشنایی

اولین آشنایی‌ام با شهید تندگویان مربوط به دانشکده نفت آبادان بود که در سال ۱۳۴۵ وارد آنجا شدم، شهید تندگویان هم در سال ۱۳۴۷ وارد آنجا شد. دانشکده نفت دارای شاگردان برتر و برجسته‌ای بود که در ۳مرحله معدل دبیرستان، آزمون کتبی و مصاحبه انتخاب می‌شدند و شهید تندگویان از جمله شاگردان برتر بود. من در رشته تولید و بهره برداری نفت تحصیل می‌کردم و شهید تندگویان هم در رشته پالایش فارغ‌التحصیل شد.امکانات رفاهی دانشکده نفت

نسبت به بقیه جاها بسیار بهتر بود. جمعیت دانشکده بسیار کم و زیر ۳۰۰ نفر بود به طوری که همه هم دیگر را می‌شناختند. در این میان یک انجمن اسلامی که اعضای ثابت بسیار کمی داشت ایجاد شده بود که من و آقای تندگویان هم عضو آن انجمن بودیم.

### خطیبی توانا

عضویت او در انجمن اسلامی دانشگاه نفت آبادان نقطه عطفی برای آشنایی بیشتر با روحیات و اخلاقیات شهید تندگویان بود. اما مهم‌ترین تفاوتی که شهید تندگویان با دیگران داشت این بود که از روحیه اجتماعی بسیار خوبی برخوردار بود و با همه بگو بختند می‌کرد. در نماز جماعت روزهای جمعه انجمن شرکت می‌کرد و جالب‌تر اینکه خطبه هم ایراد می‌کرد، طوری که مشتاق بود خطبه‌های نماز جماعت را خودش بر گزار کند. خلاصه

اینکه در آن زمان اتاقهایمان مشترک بود، من به اتاق او رفتم، آیه‌ای از قرآن روی دیوار نوشته بود و هم اتاقی‌هایش، هم فکر خودش بودند. او برایش خیلی مهم بود که از همان اول دوستان همفکر و عقیده خودش را انتخاب کند، یعنی علاوه بر اینکه فردی بسیار بذله گو و خوش مشرب بود، اخلاق خاص خودش را داشت. از آنجایی که در دانشکده امکانات و اعتباراتی را برای طیف‌ها و گروه‌های مختلف از جمله انجمن اسلامی در نظر می‌گرفتند، بودجه‌ای در اختیار داشتیم و شهید تندگویان در آن زمان خیلی

مصر و پیگیر این بود که دکتر شریعی در این مباحث به نحوی حضور داشته باشند و دکتر شریعی هم بیشتر این سخنرانی‌هایش را در دانشکده نفت انجام می‌داد. چندین بار هم شهید مطهری را دعوت کرد و ایشان برای سخنرانی آمدند و در اعیادی که داشتیم سخنرانی کردند، یعنی علاوه بر اینکه دانشجویی بسیار درس‌خوان بود در این گونه فعالیتها هم حضور پررنگ داشت. من پس از فارغ‌التحصیل شدم، مشغول به کار شدم و شهید تندگویان هم پس از فارغ‌التحصیل شدنش در پالایشگاه تهران استخدام شد و ارتباطات ما هم برای مدتی قطع شد.



محمد جواد تندگویان وزیر نفت جمهوری اسلامی در

### اسناد عراق

دوران یازده ساله اسارت ایشان در هاله‌ای از ابهام است. اکنون با توجه به وضعیت ارتباط با عراق می‌شود از دوران یازده ساله اسارت ایشان در عراق مجموعه اسنادی منتشر کرد، چرا که از ایشان حتماً اسناد مهمی در پرونده های عراق وجود دارد و احتمال این که این اسناد هم از بین رفته باشد، بسیار کم است. ما حتی تاریخ شهادت شهید تندگویان را دقیق نمی‌دانیم.

«بنیایی» و هیأت «بنی فاطمه» و فاطمیون خانی آباد می‌رفت. ساکت و آرام در گوشه‌ای می‌نشست و به نماز خواندن مؤمنان نگاه می‌کرد.

گوش او بتدریج با دعا و گفتار عالمان دین آشنا شد. هنوز به دبستان نرفته بود که در صف نماز جماعت در کنار پدر و پدربزرگ خود ایستاد و نماز خواند و درس خضوع و خشوع در برابر حق و ایستادگی در مقابل هرچه غیر خدایی را آموخت.

در کنار پدر و پدربزرگش در جلساتی که بعد از هیأت به گونه‌ای خصوصی برگزار می‌شد شرکت داشت و با مبارزه مکتبی آشنا شد و تا آخرین دقایق حیات پرافتخارش از مبارزه دست نکشید و مسجد و هیأت را ترک نکرد. مهندس تندگویان با وجود اینکه امتیاز لازم را برای اعزام به خارج به

### برشی از زندگی شهید تندگویان در گفت و گو با «احمداجل لویان» از دوستان نزدیک

# بر چسبهایی که به جوانترین

# وزیر نفت نمی‌چسبد



### شایعه‌ها

او دانشجویی بسیار باهوش بود و ثابت کرد که مدیر بسیار باهوشی است، طوری که توانست یک شرکت بخش خصوصی را که وابسته به شرکت خارجی بود به صورت عالی اداره کند و وظیفه ما هم در ابتدا پاک‌سازی مدیریتی بود. در آن زمان چون واژه‌ای به نام «بر چسب زدن» رایج بود و حزب توده و حزب چپ می‌توانستند به راحتی شایعه کنند و فرد را بیرون بیندازند در باره او هم می‌خواستند چنین کاری کنند اما شهید تندگویان شخصی نبود که این بر چسب‌ها به او بچسبد؛ او برای همین انتخاب شد. ما ساستها می‌نشستیم و صحبت می‌کردیم که چرا باید کسی اخراج شود یا حقوق فلانی قطع شود و آنها هم قبول کردند که باید خیلی با احتیاط عمل کنند.

### آنچه شد با بدی می‌شد

جنگ شروع شد و آقای رجایی ما را که همه‌مان عضو سابق انجمن اسلامی بودیم، خواست؛ حدود ۷-۸ نفری می‌شدیم. شهید رجایی گفت: می‌خواهیم یک نفر را به عنوان وزیر انتخاب کنیم، البته این اقدام چند مرحله و گزینش داشت. این افراد شامل آقای بوشهری، سادات، آیت الهی، حکیم و خود من بودند. فرمی به ما ۱۰ نفر دادند و گفتند به دوستانتان نمره بدهید. من و چند نفر دیگر بودیم که گفتیم ما خودمان را عضو این طبقه بندی نمی‌دانیم تا بخواهیم نمره بدهیم. نمره‌ها را برایمان طبقه بندی کرده بودند مانند سوابق انقلابی و مدیریتی و … که ما نمره دادیم. یادم می‌آید که شهید تندگویان بالاترین نمره را نیابورد و حدود نفر دوم – سوم بود. شهید رجایی با اینکه محمد جواد نمره ۷۹/۵ آورده بود و از او نمره بالاتر هم بود به سبب سوابق انقلابی‌اش، او را انتخاب کرد که پس از گذشتن از چند مرحله دیگر در مجلس شورای اسلامی از نمایندگان سختگیر آن دوره رای اعتماد بالایی گرفت. در همان ۴۰ روز مدت وزارتش خدمات ارزنده‌ای به ایران و اسلام کرد، جنگ هم که شد به مناطق جنگی نفت خیز رفت و با روحیه مثبتی که ایجاد کرده بود، سایر مدیران هم رفتند و سر انجام آنچه شد که باید می‌شد.

### زودتر کاری کنید

عصر آن روز از این حادثه با خبر شدم. مهندس «معینی فر» از دست نبروهای عراقی فرار کرده بود. ماچرا از این فرار بوده است، زمانی که ماشین از تونل عبور می‌کرد مهندس معینی فر خودش را از خودرو بیرون انداخته و به ماهشهر باز می‌گردد.

وی به من تلفن کرد و گفت: بدانید که آنها اسیر شده‌اند و اگر می‌خواهید کاری کنید زودتر انجام دهید. من هم قرار ملاقاتی با آقای رجایی ترتیب دادم و او هم تا جایی که می‌توانست سعی کرد کاری انجام دهد. روز قبل از اسارت آخرین دیدارمان بود و دیگر هیچ گاه نتوانستیم شهید تندگویان را ملاقات کنیم تا روزی که پیکر مطهرش بعد از سالها اسارت در دست بعثی‌ها، به ایران بازگشت.

### شهید تندگویان

خانواده شهید پس از نا امیدی از زنده بودن آقای تندگویان از رهبر معظم انقلاب حضرت آیت‌ا… خامنه‌ای می‌خواهند که جریان پیگیری شود تا به نتیجه مشخص برسد. همان زمان هیأتی متشکل از نماینده وزارت خارجه، خانواده شهید تندگویان و یک نماینده از پزشکی قانونی تشکیل می‌شود. این هیات به عراق می‌روند، ابتدا جسد دیگری را تحویل می‌گیرند که پس از بررسی معلوم می‌شود که این جسد متعلق به شهید تندگویان نیست (مج پای راست شهید تندگویان بر اثر شکنجه‌های ساواک نشانه خاصی داشت که با مته پای او را سوراخ کرده بودند و جالب است از روی همین نکته متوجه شده بودند، جنازه اولی که تحویل داده بودند مربوط به شهید تندگویان نیست. ) هیأت اعزامی دولت عراق را تهدید می‌کند، اگر پیکر واقعی شهید تندگویان را تحویل ندهید ما بازمی‌گردیم ایران و اعلام می‌کنیم آقای تندگویان زنده است و دولت عراق نمی‌خواهد به ما تحویل دهد؛ همین تهدید کارگر می‌شود و آنها پیکر واقعی شهید تندگویان را تحویل می‌دهند.

عنوان سهمیه بانک ملی به دست آورده بود، در مصاحبه به دلیل اینکه مذهبی متعصب شناخته شد کنار گذاشته شد. ایشان با توجه به علاقه‌ای که داشتند در سال ۱۳۵۴ به تحصیل در دانشکده نفت آبادان مشغول می‌شوند و فعالیت‌های اسلامی و انقلابی خود را در انجمن اسلامی این دانشکده دنبال می‌کنند. پس از انقلاب با توجه به سوابق انقلابی مهندس تندگویان ایشان از سوی شهید رجایی به عنوان وزیر نفت به مجلس معرفی شدند.

۴۰ روز بعد، شهید تندگویان که به قصد تشویق و تقدیر کارکنان شجاع تأسیسات نفتی از یک راه فرعی اعزام آبادان بودند، مورد تهاجم مزدوران صدام قرار گرفته و به اسارت گرفته می‌شوند که پس از تحمل سالها اسارت به درجه رفیع شهادت نایل آمدند.



عنوان سهمیه بانک ملی به دست آورده بود، در مصاحبه به دلیل اینکه مذهبی متعصب شناخته شد کنار گذاشته شد. ایشان با توجه به علاقه‌ای که داشتند در سال ۱۳۵۴ به تحصیل در دانشکده نفت آبادان مشغول می‌شوند و فعالیت‌های اسلامی و انقلابی خود را در انجمن اسلامی این دانشکده دنبال می‌کنند. پس از انقلاب با توجه به سوابق انقلابی مهندس تندگویان ایشان از سوی شهید رجایی به عنوان وزیر نفت به مجلس معرفی شدند.

۴۰ روز بعد، شهید تندگویان که به قصد تشویق و تقدیر کارکنان شجاع تأسیسات نفتی از یک راه فرعی اعزام آبادان بودند، مورد تهاجم مزدوران صدام قرار گرفته و به اسارت گرفته می‌شوند که پس از تحمل سالها اسارت به درجه رفیع شهادت نایل آمدند.

### بر کمیته ضد خرابکاری ساواک

روزی در حال انجام کار در پالایشگاه بود، چند مأمور آمدند و او را بردند و حدود یک سال هم در کمیته ضد خرابکاری ساواک بود و خیلی شکنجه شد. در آن موقع اعلام نیاز شد و ما پس از پایان تحصیل دوره سربازی مان را در زمانی کوتاه و بیشتر به صورت کار در محل انجام می‌دادیم و اونیز در محل کار افسر وظیفه بود که دستگیرش کردند. پس از آزادی او را به سرباز صغر تبدیل کردند و برای تکمیل ادامه سربازی به شیراز فرستادند که این همزمان با کار من در آنجا شده بود.

روزی تلفتم زنگ خورد و کسی با یک لحن بسیار تندی گفت که ما دیگر با هم هیچ رابطه‌ای نداریم؛ محمدجواد به گونه‌ای به من فهماند که می‌خواهد پیش من بیاید و چون فکر می‌کرد که تماسهایش را کنترل می‌کنند، این‌گونه برخورد کرد. در آن زمان من مجرد بودم و شبها به منزل من می‌آمد. از روحیه‌اش حالات زندان مشخص بود، اما هنوز روحیات گذشته‌اش را داشت. بارها خواستم جویای این شوم که چه اتفاقاتی برایش افتاده اما زیاد مایل نبود که توضیحی بدهد و پس از ۷-۶ ماه که دورهاش تمام شد نوروز ۱۳۵۳ بود که با

همسرش و مهدی و دخترش هاجر به تهران برگشتند.

محمد جواد مدتی برای گذران زندگی مسافرکنشی می‌کرد اما پس از مدتی وارد دوره

کارشناسی مدیریت شد، تندگویان مدرکش را گرفت و حدود سال ۱۳۵۵ با کمک چند تن از دوستان که عضو انجمن اسلامی بودند، توانست وارد مدیریت پارس توشیبای رشت شود.

### مدیر توانای توشیبا

او به سبب سابقه‌اش به هیچ عنوان نمی‌توانست وارد تشکیلات نفت یا هر ارگان دیگری

شود و با اینکه آقای بر خوردار سرمایه گذار شرکت پارس توشیبا از این سوابق اطلاع داشت به خاطر توانایی‌هایش او را انتخاب کرد و او هم به حق خوش درخشید.

در آن زمان شرکت پارس توشیبا با ژاپن مشترک بود، نمی‌شد همین طوری یک نفر را که حتی ۳۰ سال کامل هم سن ندارد بر رأس کار بگذارند، اما شهید نشان داد که از شم مدیریتی قابل توجهی برخوردار است و می‌تواند اوضاع را اداره کند. من هم به صورت دورادور از او خبردار می‌شدم تا اینکه در سال ۱۳۵۵ ادامه کارم در صنعت نفت به مشکل برخورد و من هم به بخش خصوصی آمدم.

به آن صورت فعالیت سیاسی نداشتم،

جز اینکه با شهید «شریف باقری» نامه نگاری داشتم که البته دوستی من و او از همان زمان

عضویت انجمن اسلامی شروع شد. متأسفانه در یک حادثه‌ای بسیار دلخراش در دانشگاه شریف شهید شد و اسم دانشگاه شریف را بعدها به نام این شهید نامگذاری کردند. چند بار

در شیراز هم خیلی دوستانه خانام را مورد بازدید قرار دادند که من به لطف خدا شماری از کتابها را مخفی کرده بودم، در کل من عضو هیچ گروهی نبودم. همان طور که شهید تندگویان هم نبود و چون فکر می‌کردند که ممکن است برایشان مشکلی ایجاد شود تا این که ساواک او را دستگیر کرد. در سال ۱۳۵۶ که ازدواج کردم ارتباطم به دلیل ارتباط همسرم با همسر شهید تندگویان بیشتر شد و پس از انقلاب که او دوباره به وزارت نفت دعوت شده بود، همکار شدیم، او با من تماس گرفت که بیا با هم کار کنیم.

### با هم به جنوب برویم

در آن زمان فقط کارمند وزارت بود و امام هم خیلی نگران وضع بحرانی و بی‌سامانی نفت

بودند، چون که مردم برای تأمین سوخت روزانه و زمستانه خود دچار مشکل بودند، این بود که شهید تندگویان به بنده گفتند:

«با هم به جنوب برویم و با شورایی که وظیفه برکناری مدیران را بر عهده داشت صحبت کنیم و دلیل کارهایشان را بپرسیم».

خوشبختانه موفق هم شدیم اوضاع را سامان بدهیم. در اوایل سال ۱۳۵۸ ارتباط ما با شهید تندگویان بیشتر شد؛ تمام شهرهای جنوب را سرکشی کردیم. یک وظیفه دیگری هم به شهید محول شده بود، آن هم اینکه به دلیل اینکه تازه انقلاب پیروز شده بود بسیاری از پروژه‌ها خوابیده بود و ثبات مدیریتی نبود؛ ما هم با توجه به سابقه‌ای که داشتیم سعی کردیم اوضاع را مساعد کنیم.

### آقای سرکیسیان

در آن زمان مدیر روابط عمومی یک شخص ارمنی به نام آقای سرکیسیان بود. بنا به دلایلی قرار شد که تندگویان مدیر نظارت بخش نفت بشود، اما آن مهندس ارمنی حاضر نمی‌شد که این اتفاق را قبول کند و وقتی توانایی‌های شهید را درک کرد، وی را تشویق کرد که کارش را شجاعانه ادامه بدهد.

در آخر مهندس سرکیسیان به تندگویان پیشنهاد داد که تو باید مدیر بخش نظارت شوی؟ تو باید بیایی به جای من بنشین و تندگویان مدیرعامل صنعت نفت شد.

البته پس از گفت و گوهای زیاد با تندگویان او پذیرفت که این وظیفه سنگین را به دوش بکشد که از مهمترین کارهای خوبی که او کرده، این بود که از افراد مؤمن و روشن و پاک عضو انجمن اسلامی استفاده کرد و اینکه به تمام مدیرانی که از لحاظ کاری موفق بودند و سابقه‌ای خوب داشتند دومرتبه دعوت به کار کرد و حدود ۳-۲ ماهی هم که سرکار بود، آرامش نسبی برقرار شد و بعدها سرکیسیان مدیر شرکت گاز شد که این سمت را بسیار خوب حفظ کرد، یعنی اینکه او بیشتر سعی می‌کرد صنعت را به جای خود و منافعش حفظ کند.

در این دوران بود که از او جدا شدم و من مدیر پتروشیمی ماهشهر شدم و تندگویان در بندر امام مستقر شد که پس از آن به تهران رفت.

### آخرین دیدار، فرودگاه تهران

مدیر پتروشیمی ماهشهر بودم؛ یکی دو بار هم او همراه پسر کوچکش محمدمهدی برای بازدید به ماهشهر آمد. او تنها هدفش از آمدن و آوردن فرزند خردسالش امید دادن به دیگران بود. آخرین دیدارمان در فرودگاه بود، ساعت ۱۱ صبح از ماهشهر به تهران آمدم و همان روز شهید تندگویان و هیأت همراهش از فرودگاه مهرآباد حرکت کردند و من و آقای سادات برگشتیم به وزارخانه، هواپیمای فرودگاه اهواز نشست و روز بعد آنان با چند خودرو به آبادان رفتند. جاده ماهشهر پشت آبادان در محاصره نیروهای عراقی قرار گرفت و آنها اسیر شدند. با همکاری ستاد پیام آزادگان